

فهرست

۵	□ مقدمه
۱۷	تکریم انسان؛ تضمین حقوق بشر
۳۱	حقوق بشر و مسأله نسبت‌گرایی فرهنگی
۴۵	جان راولز و مسأله حقوق بشر در روابط بین‌الملل
۶۷	مبانی اخلاقی حق دخالت بشر دوستانه
۹۵	گفت‌وگویی درباره حق دخالت بشر دوستانه
۱۱۱	اصل امداد در روابط بین‌الملل
۱۱۹	حق در مقام اثبات، حق در مقام احقاق
۱۲۵	آیا نان و امنیت بر آزادی مقدم است؟
۱۴۱	لیبرالیسم؛ فردگرایی یا خویش‌مداری؟
۱۵۱	ملاحظات اخلاقی درباره سلاح‌های هسته‌ای
۱۸۰	□ نمایه

مقدمه

(۱)

نظام اخلاقی همچون نظام حقوقی تا حدّ زیادی از تحولات جهان خارج و نحوه زیست انسان‌ها تأثیر می‌پذیرد. تحولاتی که در ساختار زیست انسان‌ها و نحوه ارتباط میان ایشان در جهان مدرن رخ داده است تجدید نظری بنیادین را در اخلاق سنتی الزام می‌کند. از جمله تحولات مهمی که در جهان جدید رخ داده است نزدیکی بیش از پیش انسان‌های سراسر جهان و وابستگی روزافزون ایشان به یکدیگر است. در جهان امروز، موج تحولات اقتصادی در یک گوشه جهان به فاصله‌ای کوتاه سراسر جهان را درمی‌نوردد و زندگی گروه پرشماری از انسان‌ها را در آن سوی جهان عمیقاً تحت تأثیر قرار می‌دهد. میزان گاز دی‌اکسید کربن که توسط اتومبیل‌ها و کارخانه‌ها در یک گوشه جهان تولید می‌شود می‌تواند سرزمین قومی دیگر را در سوی دیگر جهان به زیر آب فرو برد. جنگی که در دورافتاده‌ترین گوشه جهان رخ می‌دهد همزمان از طریق تصاویر خبری به خانه شمار کثیری از شهروندان عادی در سراسر دنیا راه می‌یابد، و میلیون‌ها نفر فرسنگ‌ها دورتر می‌توانند لحظه به لحظه وقایع آن جنگ را مشاهده و پیگیری کنند. اینها نمونه‌هایی است از پدیده آشنای «جهانی شدن» (Globalization). پدیده جهانی شدن اقتضائات اخلاقی تازه‌ای را به همراه آورده است، و در رویارویی با این تحولات نوین، اخلاق سنتی لاجرم باید چندان بسط و تحوّل یابد که به نیازهای تازه انسان‌ها پاسخ مناسب دهد و به

ایشان شرایط اخلاقی زیستن را در این جهان تازه بیاموزد. در واقع تولد «اخلاق جهانی شدن» (Global Ethics) را باید بسط اخلاق سنتی و پاسخی به این نیاز روزافزون تلقی کرد. وظیفه «اخلاق جهانی شدن» آن است که مسؤولیت‌های اخلاقی افراد، حکومت‌ها، و سایر نهادهای ملی و بین‌المللی را در خصوص موضوعاتی که ابعاد جهانی دارد مورد بررسی قرار دهد.

از جمله مسائلی که پدیده جهانی شدن در برابر اخلاق سنتی نهاده است و «اخلاق جهانی شدن» لاجرم باید به آن بپردازد مسأله حقوق بشر است. برجسته شدن مقوله حقوق بشر را در عرصه روابط بین‌الملل تا حدی می‌توان پاسخ جامعه جهانی به حجم هراس‌انگیز خشونت و بربریت در جنگ جهانی دوم دانست. اما عوامل دیگری نیز به اهمیت یافتن مقوله حقوق بشر یاری رسانیده است، برای مثال، پیشرفت و گسترش تکنولوژی ارتباطات به گردش آزاد اطلاعات در جهان جدید کمک شایانی کرده است، و این امر نهایتاً موجب شده است که انسان‌ها در جوامع گوناگون از حقوق اساسی خود آگاهی بیشتری یابند، و نیز موارد نقض حقوق بشر در سطح گسترده‌تری به آگاهی جهانیان برسد و حساسیت و همدلی عمیق‌تری را در سطح جهانی برانگیزد. این آگاهی نقش بسیار مهمی در گسترش فرهنگ حقوق بشر داشته است. تکنولوژی رسانه‌ای، خصوصاً رسانه‌های تصویری، به انسان معاصر کمک می‌کند تا دریابد که انسان‌ها به رغم تفاوت‌های چشمگیری که در نژاد، رنگ پوست، مذهب، آداب و رسوم، عقاید، و جنسیت دارند، از بسیاری جهات شبیه یکدیگرند. در غالب موارد، وقتی که انسان رنج انسان دیگر را به چشم می‌بیند، قوه تخیلش او را در موقعیت فرد قربانی قرار می‌دهد، و این هم‌ذات‌پنداری حس همدردی وی را بیدار می‌کند. این احساس همدلی و شفقت از جمله مهمترین مبانی (عملی) حقوق بشر و نیز از مهمترین عوامل گسترش فرهنگ حقوق بشر در جهان معاصر بوده است.

حقوق بشر از جمله حقوق تکلیف‌آور است و ساختار آن مانند سایر مصادیق حقوق تکلیف‌آور از سه جزء اصلی تشکیل شده است: (۱) فرد صاحب حق، (۲) فرد صاحب تکلیف، (۳) امری که حق به آن تعلق می‌گیرد. در این رابطه فرد صاحب تکلیف در برابر فرد صاحب حق مکلف است، و فرد

صاحب حق می‌تواند در صورت لزوم طلبکارانه حق خود را از او مطالبه کند یا بار تکلیف را از دوش بردارد. برای مثال، فرض کنید که من صاحب خانه‌ای هستم. در این صورت من نسبت به آن خانه صاحب حق (مالکیت) هستم، و می‌توانم از مزایای آن بهره‌مند شوم، و در مقابل شما مکلف هستم که از تصرف در آن خانه پرهیزید مگر آنکه من آن تکلیف را از دوش شما بردارم، یعنی به شما اذن تصرف بدهم (مثلاً آن خانه را به شما اجاره دهم یا آن را به شما بفروشم). و اگر شما بدون اذن من در آن خانه تصرف کنید من اخلاقاً (و در این مورد، قانوناً) حق دارم مدعی شما شوم و طلبکارانه عدم تصرف در آن خانه را از شما مطالبه کنم.

از سوی دیگر، حقوق بشر پیش و بیش از هر چیز از جنس «حقوق اخلاقی» است، به این معنا که وجود آنها را می‌توان مقدم بر و مستقل از هر گونه نهادی، از جمله هر گونه نظام حقوقی، اثبات کرد. بنابراین، حقوق بشر از آن حیث که حقوق اخلاقی است، از حقوق قانونی یا هر نوع حقوق مثبتی و منبعث از نهادها متمایز است.

اما البته حقوق بشر خصوصیتی دارد که آن را از سایر حقوق (تکلیف‌آور)، خواه اخلاقی و خواه نااخلاقی، متمایز می‌کند. پاره‌ای از این خصوصیات به قرار زیر است:

یکم. حقوق بشر حقوقی است که همه انسان‌ها به صرف انسان بودن از آن بهره‌مند هستند. به بیان دیگر، به محض آنکه معلوم شود فردی انسان است، آن فرد بی‌درنگ از پاره‌ای از حقوق (یعنی مصادیق حقوق بشر) برخوردار خواهد شد. بنابراین، باید حقوق بشر را «جهانشمول» تلقی کرد. این حقوق را دست‌گم به سه معنا می‌توان جهانشمول دانست: (۱) تمام انسان‌ها واجد آن حقوق هستند؛ (۲) تمام انسان‌های دیگر (و نیز نهادها) مکلف به رعایت آن حقوق هستند؛ (۳) و خصوصاً در جهان معاصر، این حقوق را تقریباً تمام جهانیان (دست‌کم به زبان یا بر روی کاغذ، یا به عنوان یک ایده‌آل) پذیرفته‌اند.

دوم. بر این مبنا می‌توان نتیجه گرفت که همه انسان‌ها به صرف انسان بودن علی‌السواء صاحب آن حقوق هستند.

سوم. حقوق بشر را عموماً «حقوق سلب‌ناشدنی» تلقی می‌کنند، یعنی

حقوقی که فرد صاحب حق هرگز نمی‌تواند از آنها چشم‌پوشی کند یا آنها را به دیگری منتقل نماید. برای مثال، از نظر بسیاری از فیلسوفان اخلاق، حق حیات از جمله حقوق سلب‌ناشدنی انسان است، یعنی حتی اگر من به شما اجازه دهم که مرا بکشید، شما اخلاقاً (و در این مورد خاص، قانوناً) حق ندارید مرا به قتل برسانید. حق حیات من از جمله حقوق سلب‌ناشدنی من است، یعنی حتی است که من نمی‌توانم از آن چشم‌پوشی کنم، و یا آن را به دیگری تفویض نمایم. البته این بدان معنا نیست که فرد را نمی‌توان (تحت شرایط معینی) از «حقوق سلب‌ناشدنی» اش به نحو موجهی محروم کرد. برای مثال، اگر فردی به قصد کشتن من به من حمله کند و من هیچ راهی برای دفاع از خود نداشته باشم جز آنکه او را به قتل برسانم، در آن صورت به نظر می‌رسد که اخلاقاً مجازم که آن فرد را از حق حیاتش محروم سازم. در اینجا، فرد مهاجم حق حیات خود را بر مبنای خواست و رضایت خود از دست نداده است، محرومیت او از آن حق ناشی از عمل اخلاقاً ناروایی است که انجام داده است. بنابراین، حق او همچنان (مطابق تعریف ارائه‌شده) «سلب‌ناشدنی» است، هرچند که وی به نحو موجهی از آن محروم شده است.

البته پاره‌ای از فیلسوفان اخلاق بسیاری از مصادیق حقوق بشر را «سلب‌ناشدنی» نمی‌دانند، اما حتی این گروه نیز معتقدند که این حقوق چندان مهم و بنیادین است که سلب آنها فقط در شرایط بسیار حاد و استثنایی مجاز است. به بیان دیگر، اگرچه این حقوق را به معنای دقیق کلمه نمی‌توان «سلب‌ناشدنی» دانست، اما باید آنها را «حقوق بسیار محافظت‌شده» تلقی کرد.

چهارم. حقوق بشر را عموماً «مطلق» یا «استثنایاپذیر» تلقی می‌کنند. اما این حقوق را به چه معنا می‌توان «مطلق» تلقی کرد؟ دست‌کم سه تلقی متفاوت از این ویژگی ارائه شده است: (۱) تلقی نخست بسیار عام است و می‌تواند بر هر نوع حقی اطلاق شود. مطابق این تلقی، اگر دامنه اطلاق یک حق به دقت و به روشنی تعریف و محدود شود، در آن صورت آن حق در آن محدوده معین هیچ استثنایی برنمی‌دارد و اطلاق دارد. و اطلاق مطلق دارد. برای مثال، «حق مصونیت از کشته شدن» را در نظر بگیرید. این حق مطلق نیست، زیرا به آسانی می‌توان شرایطی را فرض کرد که در آن این حق استثناپذیر (مثلاً کسی که به قصد

کشتن من به من حمله می‌کند حق مصونیت از کشته شدن خود را از کف می‌دهد.) اما فرض کنید که آن حق را به نحوی تعریف کنیم که موارد استثنا از دایره تعریف آن بیرون نهاده شود. برای مثال، می‌توانیم آن حق را به صورت زیر بازتعریف کنیم: «فرد از حق مصونیت از کشته شدن برخوردار است مگر آنکه...» و سپس موارد استثنا را برشماریم و از دایره تعریف بیرون نهمیم. مثلاً به تعریف آن حق بیفزاییم که «... مگر آنکه آن فرد به ناحق قصد کشتن فرد دیگری را کرده باشد.» با محدود کردن دایره اطلاق یک حق و تعریف دقیق حدود اطلاق آن می‌توان آن را به یک «حق مطلق یا استثناناپذیر» تبدیل کرد. (۲)

مطابق تلقی دوم، مطلق بودن حقوق بشر به آن معناست که باید آن حقوق را همواره به مثابه آرمانی راهنمای عملکردها و سیاست‌گذاری‌های خود قرار دهیم. بنابراین، در چارچوب این تلقی نقض این حقوق در مقام عمل به معنای بی‌اعتباری آن حقوق نیست، بلکه ناشی از محدودیت‌های ما در مقام تحقق بخشیدن به آن حقوق است. اعتبار آن حقوق مطلق است، هرچند که ممکن است گاه در مقام عمل از تحقق کامل آن حقوق ناتوان باشیم. غایت ایده‌آل ما آن است که آن حقوق را به طور کامل تحقق بخشیم، و عملکرد فردی و سیاست‌گذاری‌های جمعی ما (خواه در سطح ملی و خواه در سطح بین‌المللی) باید در جهت تحقق بخشیدن به آن آرمان باشد. (۳) مطابق تلقی سوم، مطلق بودن حقوق بشر به این معناست که این حقوق مطلقاً (و نه در یک محدوده معین و به دقت تعریف‌شده) استثناناپذیر است. البته پاره‌ای از مصادیق حقوق بشر از آن‌رو به این معنای حداکثری «مطلق» تلقی می‌شود که یا به نحوی کلی و مبهم صورتبندی شده است (مثلاً، «این حق هر انسانی است که با او به نحوی انسانی رفتار شود»)، یا در قالب گزاره‌های شرطی بیان شده است (مثلاً، «همه انسان‌ها حق دارند از تغذیه کافی برخوردار باشند مشروط بر آنکه غذای کافی موجود باشد.») احیاناً آن دسته از حقوق بشر را که از جنس حقوق منفی یا سلبی است (یعنی تکلیفی را که بر فرد مکلف الزام می‌کند از جنس «عدم مداخله» است) آسانتر بتوان مصداق حقوق «مطلق»، به معنای سوم آن، به شمار آورد.

پنجم. حقوق بشر را سنتاً حقوقی می‌دانند که از منظر اخلاقی از اهمیت

اولویت بسزایی برخوردار است. این حقوق را ضامن نیازهای اساسی انسان‌ها برای بهره‌مندی از یک زندگی حداقلی کرامتمند می‌دانند. غایت اصلی این حقوق آن است که انسان را در برابر «بدترین» و «وخیم‌ترین» شرایط زندگی ایمنی بخشد نه آنکه «بهترین» یا «آرمانی‌ترین» شرایط زیست را برای ایشان تضمین نماید. التزام به حقوق بشر تثبیت حداقل‌هایی است که بسنده کردن به کمتر از آن اخلاقاً مجاز نیست، نه تحقق عالی‌ترین آرمان‌هایی که الهام‌بخش اخلاق است. به این معنا، رعایت حقوق بشر را باید کف اخلاق تلقی کرد.

شاید بتوان موارد دیگری را نیز بر فهرست فوق افزود. اما به هر حال، نباید فراموش کرد که تمام ویژگی‌هایی که در اینجا برای حقوق بشر برشمردیم مورد نقدهای جدی قرار گرفته است، و در میان فیلسوفان اخلاق درباره این موارد و نیز نحوه فهم و تفسیر آنها لزوماً اتفاق نظر عامی وجود ندارد.

(۲)

مقالات این مجموعه که در طول سه تا چهار سال گذشته به تفاریق نگاشته شده و بعضاً در پاره‌ای از نشریات علمی و فرهنگی انتشار یافته است، بیشتر در قلمرو اخلاق عملی است تا اخلاق نظری. این مقالات عمدتاً درباره جنبه‌های اخلاقی مفهوم و مصداق حقوق بشر است. البته در سراسر این مقالات جنبه‌های نظری حقوق بشر نیز مورد توجه و بررسی قرار می‌گیرد، اما تأکید اصلی بر روی حقوق خاص و جنبه‌های عملی این حقوق، تأثیر آنها بر زندگی انسان‌ها و امثال آن است.

شیوه غالب در این مجموعه مقالات «تحلیلی» است، یعنی تلاش بر آن است که پرسش‌های محوری و نیز مفاهیم اصلی و کانونی به دقت توضیح داده شود، دیدگاه‌های موافق و مخالف همدلانه، دقیق، و روشن بیان گردد، پیش‌فرض‌های اصلی اما نامصرح آن دیدگاه‌ها آشکار شود، و مدعیات اصلی نگارنده نیز تا حد امکان روشن و مستدل ارائه گردد.

مقالات این مجموعه در پاره‌ای موارد واکنش‌های انتقادی اهل نظر را نیز برانگیخته است. از این‌رو نگارنده در پاره‌ای از مقالات این مجموعه به برخی از این نقدها پاسخ داده و در ایضاح بیشتر مدعیات خود کوشیده است.

مقاله اول، «تکریم انسان: تضمین حقوق بشر»، درباره رابطه میان حقوق بشر و کرامت انسان است. مدعای اصلی این مقاله آن است که رعایت و تضمین حقوق بشر از جمله شروط لازم برای تکریم کرامت انسان است. از این رو اخلاقاً بر ما فرض است که راه‌های نقض حقوق بشر را شناسایی کنیم و شیوه‌های مؤثری برای پیشگیری از نقض آن حقوق بیندیشیم. در این مقاله، پاره‌ای از شایع‌ترین شیوه‌های نقض حقوق بشر مورد بررسی قرار گرفته است، و درباره نحوه پیشگیری از نقض این حقوق پاره‌ای پیشنهادات کلی مطرح شده است.

مقاله دوم، «حقوق بشر و مسأله نسبیت‌گرایی فرهنگی»، عمدتاً به نقد نسبیت‌گرایی فرهنگی می‌پردازد. بسیاری از منتقدان حقوق بشر برای نقد حقوق بشر یا محدود کردن دایره مصادیق آن به آموزه نسبیت‌گرایی فرهنگی متوسل می‌شوند، از نظر این منتقدان ارزش‌های اخلاقی، از جمله نظام حقوق اخلاقی، نسبی است و از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر متغیر است. بنابراین، هیچ ارزش فرافرهنگی وجود ندارد، و از این رو حقوق بشر را صرفاً باید در چارچوب فرهنگی خاص (یعنی فرهنگ غربی) معتبر دانست، و بیرون از قلمرو فرهنگ غربی، این حقوق اعتبار و اطلاق بسیار محدودی دارد. به بیان دقیق‌تر، منتقدان حقوق بشر با استفاده از آموزه نسبیت‌گرایی فرهنگی می‌گویند ادعای «جهانشمول» بودن آن حقوق را نفی کنند: ادعای اصلی نگارنده در مقاله دوم این است که استدلال‌های مدافعان آموزه نسبیت‌گرایی فرهنگی از حیث صوری نامنتج و از حیث مادی نامعتبر است. البته پاره‌ای از دل‌نگرانی‌های مدافعان نسبیت‌گرایی فرهنگی مهم و درخور توجه جدی است. برای مثال، بسیاری از آنها نگران هستند که مبدا مدافعان حقوق جهانشمول تنوع فرهنگی جاری در میان اقوام گوناگون را نادیده بگیرند، و به بهانه این حقوق به اصطلاح جهانشمول بگویند سلطه خود را بر فرهنگ‌های غیر غربی تحمیل نمایند. نگرانی از «سلطه‌جویی یا امپریالیسم فرهنگی» و نیز «عدم تسامح فرهنگی» نگرانی نابجایی نیست. اما نگارنده استدلال خواهد کرد که اعتقاد به حقوق بشر جهانشمول مطلقاً زمینه‌ساز امپریالیسم فرهنگی نیست، و نیز آموزه نسبیت‌گرایی فرهنگی به نحو مخاطره‌آمیزی می‌تواند به آتش عدم تسامح فرهنگی دامن بزند.

مقاله سوم «جان راولز و مسأله حقوق بشر در روابط بین‌الملل» است. این

مقاله، همان‌طور که از عنوان آن برمی‌آید، بررسی انتقادی تلقی جان راولز از حقوق بشر و نقش آن حقوق در عرصه روابط بین‌الملل است. این مقاله خصوصاً نظریه راولز را در خصوص حقوق بشر در دو موضع درخور نقد می‌داند: نخست آنکه، راولز می‌کوشد تا شمار مصادیق حقوق بشر را به حداقل ممکن برساند، و از این‌رو پاره‌ای از مهمترین مصادیق حقوق بشر در اعلامیه جهانی حقوق بشر را از فهرست خود حذف می‌کند. به این معنا موضع او را در خصوص حقوق بشر باید «حداقلی» دانست. ظاهراً مهمترین انگیزه او در این حداقل‌گرایی آن است که امکان اجماع جهانی بر سر مصادیق حقوق بشر را عملاً امکان‌پذیر نماید. دوم آنکه، او حقوق بشر را بر مبنای نقش سیاسی آن حقوق در عرصه روابط بین‌الملل تعریف می‌کند، یعنی از نظر او حقوق بشر آن دسته از حقوق انسانی است که نقض آنها در یک جامعه دخالت خارجی را در آن جامعه موجب می‌سازد. نگارنده در مقاله سوم استدلال می‌کند که مبنای راولز برای توجیه نظریه‌اش درباره حقوق بشر از استحکام کافی برخوردار نیست، و در نتیجه دلیل استواری وجود ندارد که فهرست مصادیق حقوق بشر را به فهرست حداقلی او تقلیل دهیم.

مقاله چهارم، درباره «مبانی اخلاقی حق دخالت بشردوستانه» است. همان‌طور که گذشت، راولز حقوق بشر را بر مبنای حق دخالت بشردوستانه تعریف می‌کند. این ایده راولزی در مقاله پیشین نقد شده است، اما این بدان معنا نیست که حق دخالت بشردوستانه مبنای اخلاقاً موجهی ندارد. نگارنده در این مقاله استدلال می‌کند که نقض گسترده و سیستماتیک حقوق بشر نافی حق حاکمیت حکومت‌های ناقض حقوق بشر است. به بیان دیگر، تحت شرایط معینی، اعضای مسؤول جامعه جهانی می‌توانند برای پیشگیری از نقض گسترده و سیستماتیک حقوق بشر در قلمرو حاکمیت سیاسی و قضایی یک دولت معین، در امور داخلی آن دولت دخالت نمایند. این دخالت تحت شرایط معینی بر اعضای مسؤول جامعه جهانی اخلاقاً فرض است. در این مقاله، حق دخالت بشردوستانه نهایتاً بر مبنای حق دفاع از خود اخلاقاً توجیه می‌شود.

مقاله پنجم «گفت‌وگویی درباره حق دخالت بشردوستانه» است. این مقاله در واقع متن مصاحبه‌ای است که درباره مضمون مقاله «مبانی اخلاقی حق

دخالت بشردوستانه» انجام شده است. در این مصاحبه، نگارنده به پرسش‌هایی درباره تاریخ حق دخالت بشردوستانه، پاره‌ای مشکلات این حق در مقام احقاق، و نیز رابطه این حق با لیبرالیسم پاسخ گفته است.

مقاله ششم «حقوق بشر و اصل امداد در روابط بین‌الملل» است. در این مقاله مسأله حمایت از قربانیان نقض حقوق بشر در عرصه بین‌الملل از زاویه‌ای متفاوت بررسی شده است. در مقاله «مبانی اخلاقی حق دخالت بشردوستانه» ادعای اصلی آن بود که جامعه جهانی در قبال نقض گسترده و سیستماتیک حقوق بشر در هر گوشه‌ای از جهان که رخ دهد، اخلاقاً مسؤول است، و وظیفه دارد که از قربانیان نقض آن حقوق دفاع کند. اما در مقاله ششم، مسأله حمایت از قربانیان نقض حقوق بشر نه از زاویه طرف‌های مکلف (یعنی اعضای جامعه جهانی) بلکه از زاویه طرف‌های صاحب حق (یعنی قربانیان نقض حقوق بشر) بررسی شده است. در این مقاله، نگارنده از اصل اخلاقی «امداد» (هم در سطح مناسبات فردی، و هم در سطح مناسبات بین‌المللی) دفاع می‌کند، و بر آن مبنا استدلال می‌کند که قربانیان نقض حقوق بشر نسبت به کمک جامعه جهانی واجد حق تکلیف‌آور هستند. مطابق اصل امداد اگر افراد بتوانند بدون آنکه زبانی جدی و مهم را متحمل شوند، زبانی جدی و مهم را از فرد یا گروهی از انسان‌ها دفع کنند، در آن صورت فرد یا گروه قربانی نسبت به کمک گروه اول واجد حق تکلیف‌آور خواهند بود. بر این مبنا، کمک به قربانیان نقض حقوق بشر مصداق عدالت و دادن حق به حق دار است نه احسان اقویا به ضعفا. در این میان دولت‌های قدرتمند جهان در قبال قربانیان نقض حقوق بشر از مسؤولیت بیشتری برخوردارند، زیرا این دولت‌ها از امکانات بیشتری برای کمک‌رسانی برخوردارند، و نیز در غالب موارد به نحو مستقیم یا غیر مستقیم در پدید آوردن شرایط ناگوار قربانیان نقض حقوق بشر مسؤول بوده‌اند.

مقاله هفتم، «حق در مقام اثبات، حق در مقام احقاق»، حاشیه‌ای بر مقاله پیشین است. نکته اساسی در این مقاله تفکیک میان مقام اثبات حق و مقام احقاق حق است. مقام اثبات حق ناظر به توجیه یک حق و اثبات آن برای یک مرجع خاص است. مقام احقاق پس از مقام اثبات می‌رسد و ناظر است به نحوه تحقق بخشیدن به یک حق. این دو مقام منطقی‌اً از یکدیگر متمایز است. نگارنده

در این مقاله تأکید می‌کند که مضمون مقاله «حقوق بشر و اصل امداد در روابط بین‌الملل» ناظر به مقام اثبات حق قربانیان نقض حقوق بشر نسبت به کمک جامعه جهانی است، نه ناظر به مقام احقاق آن حق، یعنی نحوه کمک‌رسانی به آن قربانیان.

مقاله هشتم، «آیا نان و امنیت بر آزادی مقدم است؟» درباره رابطه میان حق معیشت و امنیت از یکسو و آزادی (یا حق مشارکت مؤثر) از سوی دیگر است. ادعای اصلی نگارنده در این مقاله آن است که آزادی یا حق مشارکت مؤثر مردم در تعیین سیاست‌هایی که (دست‌کم) با معیشت و امنیت ایشان سر و کار دارد، از یک حیث بر حق امنیت و معیشت مقدم است. چه‌بسا بتوان امنیت و معیشت مردم را بدون مشارکت مؤثر ایشان تأمین کرد. اما نگارنده در این مقاله استدلال می‌کند که حق امنیت و حق معیشت مردم را نمی‌توان بدون مشارکت مؤثر ایشان تأمین نمود، زیرا حق امنیت و معیشت مردم تحقق نمی‌یابد مگر آنکه برخورداری ایشان از آن حقوق تضمین شود، و تضمین حقوق مردم (از جمله حق معیشت و امنیت ایشان) تضمین نمی‌شود مگر آنکه شهروندان بتوانند خود از طریق نهادهای اجتماعی مناسب و کارآمد از حقوق خویش دفاع و حفاظت کنند؛ و این امر ممکن نیست مگر آنکه مردم در عرصه تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌هایی که دست‌کم با امر معیشت و امنیت ایشان سر و کار دارد مشارکت مؤثر داشته باشند. به این اعتبار می‌توان «حق مشارکت مؤثر» شهروندان را از جمله مصادیق حقوق بشر دانست.

مقاله نهم، «لیبرالیسم: فردگرایی یا خویش‌مداری؟» جنبه دیگری از مقوله آزادی را در رابطه با مقوله حقوق می‌کاود. از نظر پاره‌ای از منتقدان، لیبرالیسم نهایتاً به نوعی خویش‌مداری می‌انجامد، و اگرچه در چارچوب آن می‌توان «حقوق فردی» را مفهوم کرد، اما بر آن مبنا نمی‌توان معنای محصلی برای مقوله «حقوق جمعی» به دست داد. نگارنده در این مقاله می‌کوشد نشان دهد که خویش‌مداری اخلاقی موضعی دفاع‌پذیر نیست، و لیبرالیسم با فردگرایی ملازم است نه با خویش‌مداری. از سوی دیگر، فردگرایی با مقوله دگردوستی کاملاً سازگار است، و فردگرایی مفروض در لیبرالیسم مطلقاً به نفی وجود «حقوق جمعی» نمی‌انجامد. نگارنده در این مقاله به اختصار نشان می‌دهد که چگونه

می‌توان با فرض فردگرایی اخلاقی مفروض در لیبرالیسم از مفهوم «حقوق جمعی» دفاع کرد.

مقاله پایانی، «ملاحظات اخلاقی درباره سلاح‌های هسته‌ای» است. تولید، نگهداری، و استفاده از سلاح‌های هسته‌ای از جمله عواملی است که حقوق بشر را در روزگار ما تهدید می‌کند. سلاح‌های هسته‌ای علاوه بر آنکه مستقیماً جان انسان‌ها را تهدید می‌کند، می‌تواند تهدیدی جدی برای محیط زیست هم به شمار آید. از جمله مصادیق نسل سوم حقوق بشر، حق انسان‌ها نسبت به محیط زیست سالم است، و بنابراین، از این حیث نیز می‌توان سلاح‌های هسته‌ای را تهدیدی برای حقوق اساسی انسان‌ها تلقی کرد. نگارنده در این مقاله، استدلال‌های مختلفی را که برای توجیه استفاده از سلاح‌های هسته‌ای مطرح شده است مورد بررسی قرار می‌دهد، و می‌کوشد نشان دهد که از منظر اخلاقی مبنای استواری برای دفاع از نقش ویرانگر و نیز نقش بازدارنده این سلاح‌ها وجود ندارد. بنابراین، تولید، نگهداری، و استفاده از سلاح‌های هسته‌ای (دست کم در شرایط کنونی جهان) اخلاقاً دفاع‌پذیر نیست، و بنابراین، جامعه جهانی اخلاقاً موظف است که سلاح‌های هسته‌ای موجود را نابود کند و نیز از گسترش بیشتر این سلاح‌ها بجدد پیشگیری نماید.

(۳)

در پایان مایلم از دوستان اهل نظر که از سر لطف مقالات این مجموعه را موثکافانه خوانده‌اند و مرا از نقدها و نکته‌یابی‌های ارزشمندشان بهره‌مند ساخته‌اند سپاسگزاری کنم. همچنین مایلم از ناشر محترم که در کمال مهر مرا در گردآوری و تنظیم این مجموعه یاری کرد و بار آماده‌سازی و انتشار این مجموعه را صبورانه بر دوش کشید سپاسگزاری نمایم.

آرش نراقی

کالیفرنیا، سن برناردینو

اول بهمن‌ماه ۱۳۸۷